

صحيفة الحسين عليه السلام

[301] دروغ گفته واز ما بریدند وما را خوار نمودند، و تو پروردگار ما هستی بر تو توکل کرده و بسوی تو روی آورده و بازگشت بسوی توست. آنگاه فرمود: عمر بن سعد کجاست، او را خواندند، و دوست نداشت که نزد ایشان رود، امام فرمود: ای عمر تو مرا می کشی، در حالیکه گمان می کنی که زنارزاده پسر زنارزاده تو را فرماندار شهرری و گرگان می کند، سوگند به خدا هرگز بدان مسرور نمی گردی، این پیمانی است که بسته شده است، آنچه می خواهی انجام ده، بدرستیکه تو بعد از من در دنیا و آخرت هرگز شادمان نخواهی بود، و گویا می بینم سر تو بر بالای نیزه ای در شهر کوفه قرار دارد، که کودکان بسویش سنگ پرتاب می کنند و آنها را بین خود هدف سنگ اندازی قرار داده اند. (19) خطبه آن حضرت در روز عاشورا روایت شده: آن حضرت بها ایستاد و به شمشیرش تکیه داد و به صدای بلند فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید جد من پیامبر خداست ؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید مادر من
